

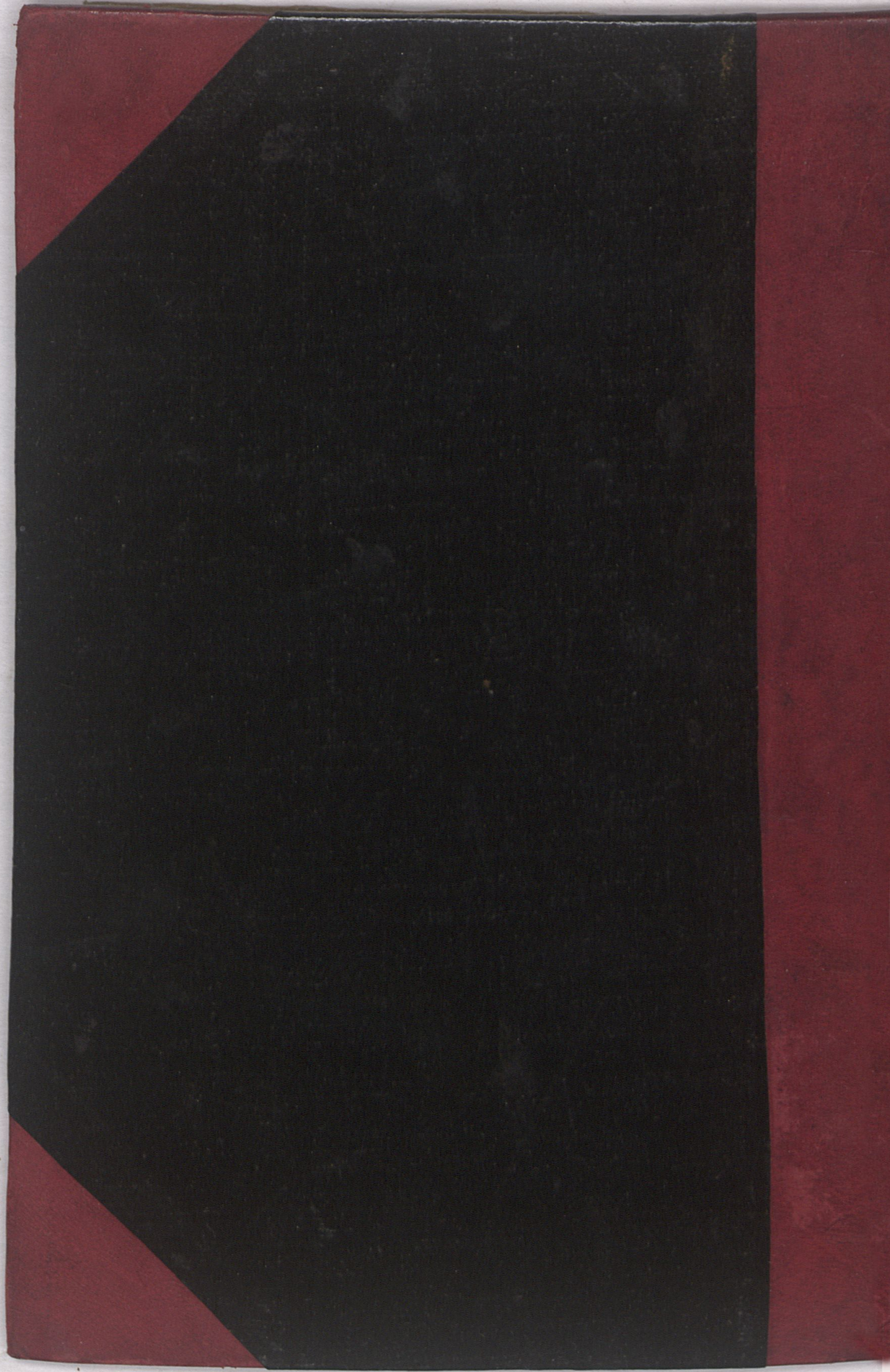
نورس
NAURAS

Folios	:	18
Subject	:	Poetry
Illustrate d/Illuminated	:	Illuminated Ms.
Script	:	Nastaliq
Scribe	:	Muhammad Baqir
Date of transcription	:	11th century
Condition	:	Good
HL No.	2673 ;	Cat No.

ASLI

HL. No
2673

PL

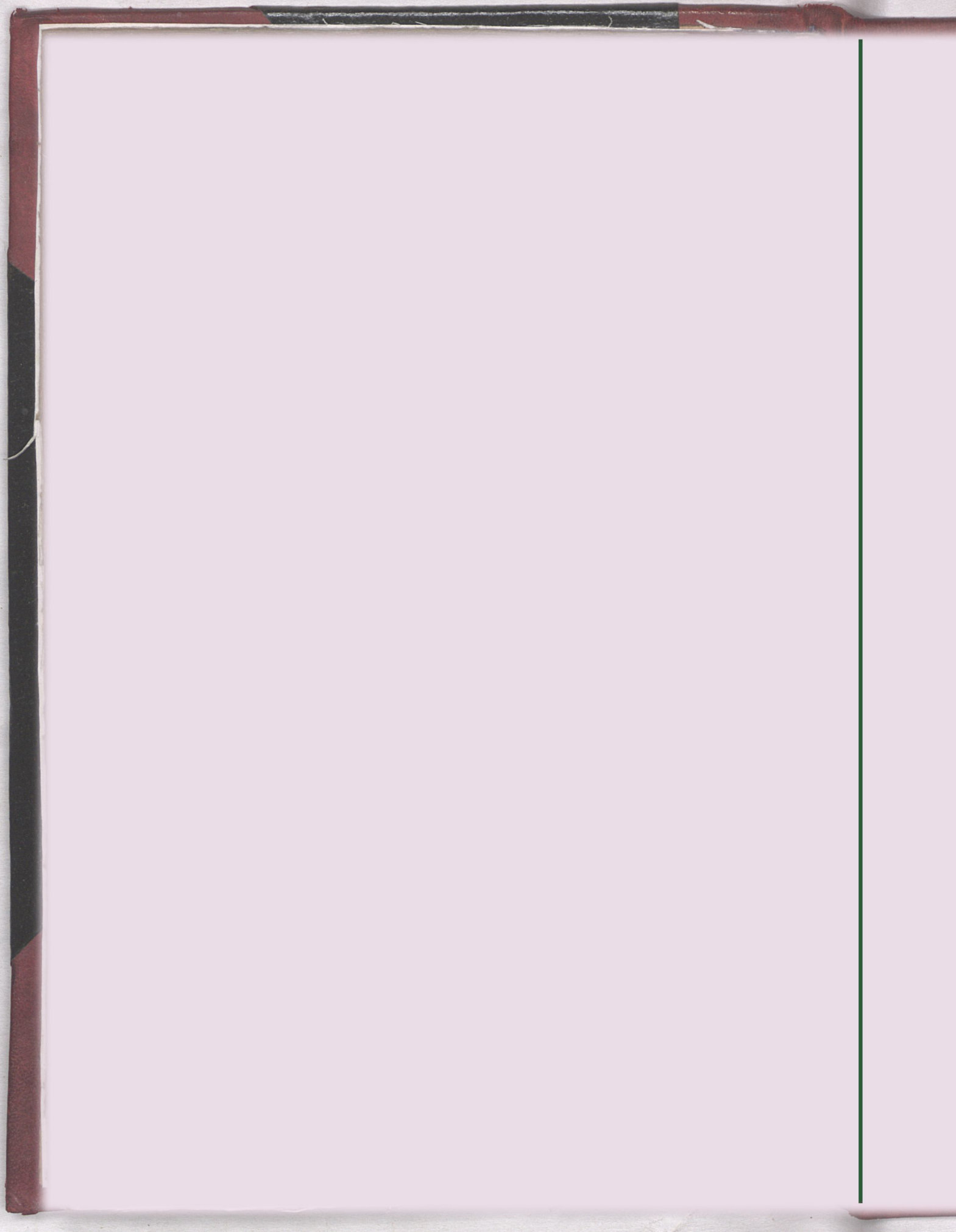


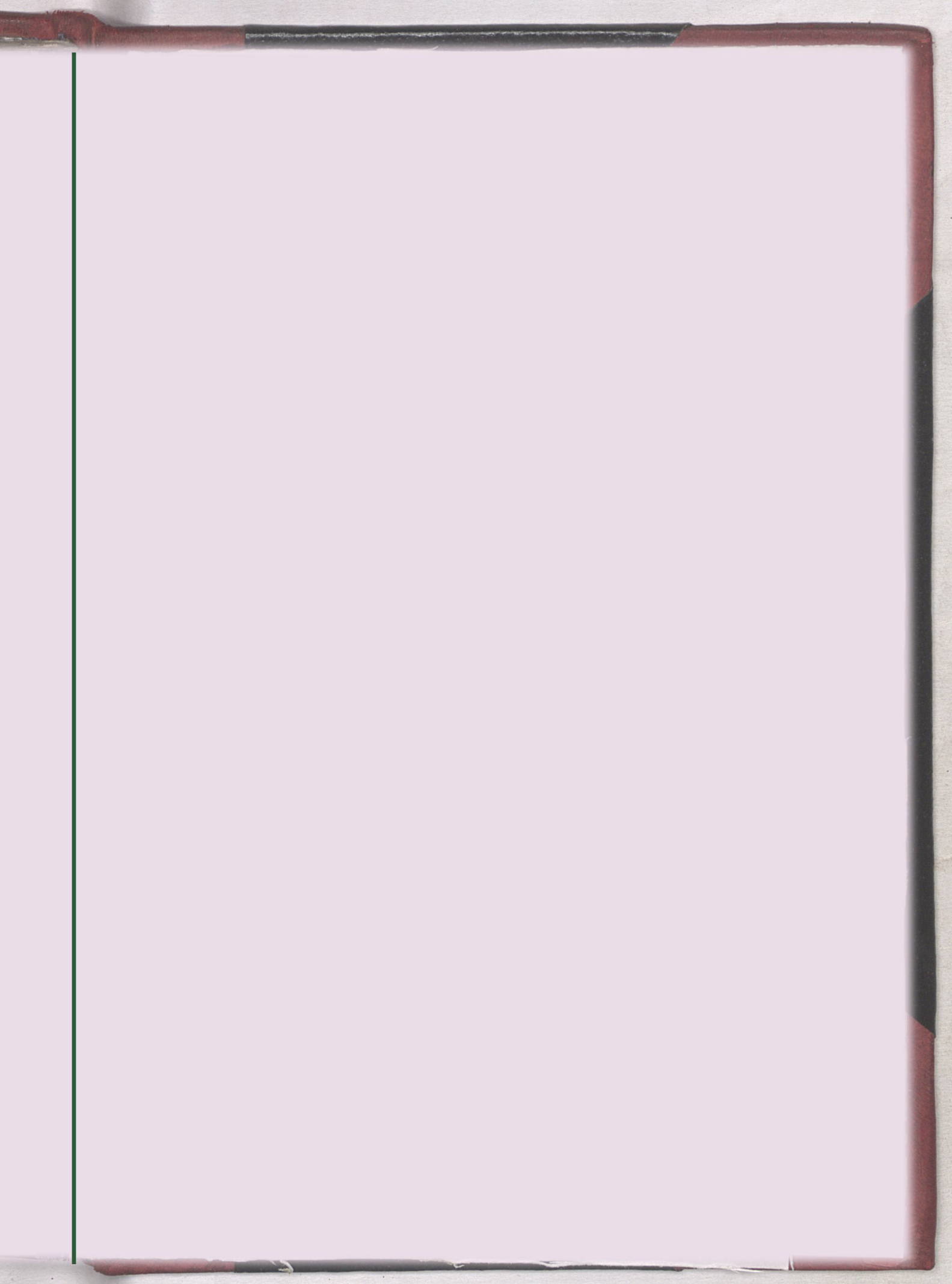
Nauras

Serial W-2673

No. 5949

KI	NY
Prog No	5969
Date	23-8-1955
Section	Manuscript







کس کا کہت کسین کن کج پت

ایں ریس کویدہ سیدہ اور حضرت شاہ فیض

جم حبیب حیو آستان پیدامستیت

وایم زلف ابہ آستان فیض غنیمت پست

آپین باروی موابہوت چرشنا

خود صوابیت پرفن و دانا

کھنت ناد و سناک کھا دوانا

دار کسہ با کمال و در پست

خوران یاقین پسان کو کاپس کو پتال

که شترم پسان شد پس درین خور و پیمان

ابو کت

ابراہیم سبب پندری دیگیا یو بجنی بکمان

ابراہیم سبب پندری دیگیا یو بجنی بکمان

جات چاند سلطان نامی بکمان

که ذاتش چاند سلطان نامی بکمان

در مقام نوروز

سید محمد سی پیرا چون تن مین ام سیرا

سید محمد پادشاه پیرا

خانچہ الماس علا و میان

انت

محل محل صدر ای

در مقام نوروز

ارتقی لیا ای سیرا

در مقام نوروز

کدم پتو چو اچندن لای
با دل کانی هر یک و سبک

جمع خوشبو بهانه مالیدن از
از کایه به یوین کایه

شما غیب پریان پرای
شربت کھول امرت پلا

بر کانی بان بر شمعون شامی
شربت از آب حیات چیت

عنه کینه
می شاند

ابھوک

با دل بامی کلبیا انجای
با جی خالوشنای نی نای

لوپسای ابر بدول قی دارند
بنواختی الحام پی زامی پند

سملانور پس کلایار پای
ایر هم کر سگ کاه

این شش نو پز مایکی و خوی
ایر هم کر سگ کاه

دوسه

پس پنهان ترین سر سدا که او پر چاند
رو به شوش سپید باره

دین و بدین

نیم باری چلو ریمویرت
پیش من غما به پرت

پیش من غما به پرت

دوسه

آب و یک مونا پوچ نانو آتشخانا
مالا پوچ می باید تو خود نامت آتشخانت

نکته بر سر بر سر بر سر بر سر
نکته بر سر بر سر بر سر بر سر

دستی هستری و مامان دایم دستری ماما
نوشته توی من که کوسل آتشخان شده عیسه ویت او برود
نت خوشی الف کجاوی هونین بر ماری نسا
که بدندان زدن بر تو ترا بخوبی و عشرت می نوازند

ماهی خست نصرت پوالتت ایکنی تها
و صدای ن خست و نصرت

ابو ک

بود اچاوی نفیر بر جی و جک رجاوی دل
هر طام بر میدارد و نفیر نواز و دل عالمی با پست میسازد

ابراهم انبر لوکاس پراپی را کهن میل
ابراهم نخست کمان می برید که خود نام قیل تو در افق درج کرد

بین کز لافوچ کیوی سپاس ابراهیمیل
انای سده افرا از انبر سب که این نام آتشخانت

در ماه محرم

دنیای پیکر ابدی چند نداد و د

و نیا بد است پر شیر از ماه تاب

او پر زل می کشد چو چاند شود

ماه سکه است در دهان آن جسد

انته

یا چکرنگ چند رخسار اس موی

یا ماه مریم است فرو ازین غار و ماه تاب است از بار و بار

یا اندر اند و چند نایرا و است

یا ماه قیل سوار است بر قیل سراسیمه سفید ماه تاب

یا وید ما وید سوچند با جل بهای کریم

یا ماه بهمن است که بدین می شود و سفید رود و ماه تاب

اوهوک

یا کجالی چند رخسار مندل و بهو

یا ماه جوزا است و ماه تاب مندل خاکستر

پس بگویم تپک رستی بر آیم چو حیران
نمده را بخشیدت حیرت بدندان بر آیم نیز در میان

در مقام دیهوس

ایک نار و کھیا کھری منے

عوریتے دیم و براریتا

پونم رات کی کر چاندنی یا جھکی میکہ رت سود

چون باہ شب غار وہ در و در گاہ بندہ مست کام بازی بندہ شہید

گاہ پستان انت را چون رستی

روپ کیسی کیسی کھانی

نونا جانو تن کنی بر با

پنہ نام سلا پت یک کام

اپنے روپ اپنے وپ منے

وس روپ ام کی لائی

نشانہ صورت آوردہ نام

پنہ نام کو روپت یازن

تھار جیت رنگی ہوئی منے

جیون مون پر موی او

تھار شراو شو کھشد اگر نہ مانی

خیر کہ حیلہ او موی پر موی مانی

شجان یک برسی یک برسی یک

فداق آستان چنان آیت

قیامت پوسن کنه کنست کیری بهاک

مکر آشوب قیامت نیست یان عشق شد بر که دام بدخت این جسم

انت

کون اکین بیری جل جان

مید که آب را دشمن آتش و آیت

ار و یادینک کرب آن

مرا و در حوض انداخت از کمال حویک

چک چل بر اکیون کرتھاری نا بو جھون سجان

مقام جابیت نیر انوار ب خود را چون خواهد داشت

انت

پور سرایت پراون ست پاری سرین آستان

و لاه دانی من زندان شیدان من خود را که آتش بدین آستان

نچقار چی تر جاندی بهات بهول

نفسانی که آتش شد و آجان دلی فرایش کرد و دیگر صفت

جستی تاری کو و برب لیا یا چار

از ستار نادان بر طعم آورده

ابو ک

چند نامرت حل بر نر ملا کیر و و بر بی من سیلی جالا

ما یست که زمین آسمان آن دام رسته شغای را حالا

ابراهم مین نین هول کیلی کلا

ابراهم اسمیت چشم او یلو مر شکسته

در مقام تو دپی رین

پنکمانی پنکجات پت پهلان پنک

تمام مجوبان با یکدیگر همه دم و همه حجت شد

کیرین پرت کیران بازبان جهوت و سزنی چنک

و بدست بازی پستی می بر یکدیگر که رفته جنگ و جنگ

انتی

مویان تولت ست ست رنگ نک

کر کم گرفت و کیر و اذاعتن و حقین و کت و حسابش شد و اند

جی دیکھے ہوئی مری ناری لکے
کرکشا ہون تک یخت نہا میکند کان میر کہ پیکر
ارشان نریں تہ

انتہ

کدم پشوری کسیری کسیر پشور
موشو ہیا مثل شک و غفران و معصوم ہما
دولتیاں جوہر تیاں شراب شہنک
و حرکات پستانہ میکند ازشت و شراب و شک

انتہ

اتم بھوکین کاوین نور پس لکینک
و بسیار اعلیٰ خوانند نقش نورس لکینک
تنور ار باب و کج چک
این جسد پازنای پت

انتہ

دولت و فیرک تال برک
این جسد پازنای پت

کتاب تبار اندر پاسبان اید و ایراوت جا

مرد که پادشاه عظیم الشانی بود و کینهل سهند داشت مرتبه تو زیاده است که در قول داری

بار و دو و انیان دنت پسنیان

تیزی و طرف کن چشم شمشیر بود و دانت پاسبان

انت

کینل لوتی یا تو تنی که پانت سار

پسیا چشم پاسبان و پت یازنگ او

سنو کی دم یا سو کی کینکا

پسر که از دبا که چشم یکدوم او پت یازنجری بیا

کینکین نازی یا کینکین نیزی

مرکان پاسبانهای و پت یازهای او

انت

جهری بو هین شتون انجو و مارا

است او است که از شقیقه و شانل کام پستی بیا

بهنوان کینکین کینکین تاج سارا

ارو ککلت بر سدا

سنگ چھو سو سندی

پیر چشم بخت

کشت کاجر کشت یاندزی

پیر خط سفیدی چشم کاغذ

پلکان جلد چور یاندزی

پلکان جلد

ابر ایسم پوتری مورت دیو مہادیو

مردک تصویر

در مقام کند انورس

سین کہ رکھیں

مست نیکجا

وقت کہ رو بروی ہم می آید

چشم معشوق چشم بخت

کر سکی این یکے رجا

آری شاز این وقت کہ با ہم برابر

انتم

لال کورک کی ہنک

پرنی کچ چشم رویت کہ سرخ سپر

برایم سواس لکن نهول پری بھوپران

اگر ایم در اوقت بسیدار کس فریب خورد

سوربوج پیو کچی آوت جکا جوت تپین

چنانچه آفتاب پرست پرستش آفتاب آمد

در مقام ملار لور پس

ایمان پندری سونی سیده سدا برست

میزیندن غیب صورت راسته پیشکال

بجلیان جکی جکا جوت سون تپینی انت

دندان او بر قسای درخشنده

انت

کسوت زنک زنک و پی چون بادل

جامهای کجا زنک او ابر

چنائی بر نیه میکه سوخوی بجل

عشق او باران

انت

ما چو بیابا و می میان در بر یار
میتوانم که داشت یاد ترا که جان پرست

کون نیت بود و بد پستی ترا که
کدام خردست حل این مشکل میکند

ابر ایسم نویسم مشکل اکھون
در حق که عافیت در ایسم نمیکند حل این مشکلات را بدشد

در مقام کیه در انورس

هم من مو بر می لکیت سوم آوت مومناو
شب چهارده مرا به راقی گرفت ماه آمد بد بوی

مور می کن حل و کیمت آوت مومکرن
مرا در آتش فتنه بخت دید و است که آن آتش میسوزد

اندر

بکسی بیدی اند و کیمار و پچمن
فی الحال آتش من در ماه گرفت قلب دایمش

روی هو پرکت دیسی پاریان گری لوچن
ما به که در مومست کاسه کاسه

ایکی جلدی ہوت کر پکی کو نظر آ

جلدی اوتیسہ نظر

انتہا

پست تو نہیں کوتا رکھی پناہ

ای میل کہ کار ترانگاہ وارو

جب کپ ناو سپرون پین پناہ

تاکلفی زبانست و شنیدن گوشش

دل سیر می سورج سو ماہ

اول عیسے تو با و ادت خورشید و ماہ

انتہا

بیاش باو خاک ناری سو یوسف آید پیواری

و اب و اتش باو و خاک نیت خدا ترا از پیش دیگر آف ریدہ

صفت تیرا تج کو ن پاری

تقریب تو تیرا می زب

ہو کہ

در رتبه از لایه دایم سورتار که سیج قائم

نور تو دایم بواستد سیجی که آفتاب با تو براری شود اگر

پاکیزه عشق ابراهیم

و هم تو عشق ابراهیمیت

در مقام کنیز ورن

لال موسون بگریخت پیسج رسی میج

بار با من بجز بر خشم و همت پیسج مرا گذشت پیسج و گریخت

انته

ابر و سر قون هوا پگری کتری و لا

از پیسج رسی قون پری و یان شد

پسج کیتی سب لی چون چون

محمد راجیب ه چند حبس کرده پیسج

تیر و سیتان امرت ات مرنا مشکلا

و گری تو آب حیاتیت جلا مرون شکلیت

ابو ک

کو و بهو جن اس کو و دمان مولار

کسی خور دنی و پوشیدنی کی عارت عالی

ابر آسم چاسی اتم بدیان مرم

ابر هیم میخواد مرتبه اعلائی علم پوشیده

سید محمد کی دمایه کریم کرتار

دورانی سید محمدت ای خدای بخشنده

در مقام دمناسری

نس و چن پستی پستی چن کر

روز و شب با و میکنم چن شیرین میخان

پرون ترا جو کر لیون چن که شکر

شکوش ترا زو کرده سکر می پنهیم

انسترا

کی مست مین جو که سیک رینا

در خانه تن از

چکا جوت پون بیج جهان یاری دیا

چرا اقبال فرست ای خدای بخشنده

اب تیحاج پر کر مون سب سپا

علا رحسم بر من کن سج را فز او شش کرده

تخت بر تو کرده ام

اب هوکت

بیک طاری یاری سجان نابها وی پک منجان

زود مافات بدای خدای من که کت نمی یابد از آب منان

ابر اسیم بر منی موخنان

ابر اسیم در فضا ق موخنان

در مقام تو دخی نرس

بیم بیج نوز اتم اچایا کرتار

دین ماه خلاصه نوز بر داشت کرد کار

کلنک جهوت جهان کهار پتھان نرکان

کلفت دروغ مر جا کوتار یک

اب هوکت

بهور ائس نور صورتی بر یار

بهر از این نور صورتی بر یار

کس کو سپا کر
سکون ہو تیرے پانی

ابھیم اکھین اسرواچپ برنجیوران
ابھیم کو کو سالہای سپا برمان
دیو چھ اور
جان بشت اره او

در مقام بهو پایے نور

بکلی چو و و ان پس در کوی او دنا اتم پائر
تمام دانشندان شاعرین خوش فغان شنوید که چو حرف
یاد می دین
در میان بر او دم

انترا

ایک چند بیک پست ام کو در سری بی پست
این چو پست و پست عزیز کی گناه و میب جائز یک پست
درین بی پست او
شیر کلاه و تیر و کلاه پست آن

پند و اندرز / ابھوک / پند و اندرز

تیری ایمان پند ما مشو لهر جاسی امرت دیکھا مونی چک
 تپید توبہ ما مشو شدشت ز آبیہ می یاد چشم من مع ماہ

چکو رجبت ابنی ادہ پکائی
 پرتت کہ میان او و ماہ اشتیائی

ابریم مرچن ہی ری بھی پند ترائی و مر امر
 ابریم و الو پوشتن آن صورت خوب شد لب او آب حیات

پکھا بھو رجلا سیئے
 چشاندہ بارشش زندہ کر دے

دوہڑا

برون سپارتی پند تار ساری
 آفتاب غور پوز پستار مانسیند

مدد کنی پند پکھا پوری سد پھاری
 نکھت کن پند آسمان باد بزن کہ میسید

دوہڑا

سجده چاکم سمن آری رک

سجده چاکم سمن آری رک

کهن پست نمک

برکهای خوربا و زرد

استرا

پون تین اوک اوک

که از باد آتش زیا و یس شود کشته مرار است

ان سقیل نوئی کر

آتش بهر نین شود

است

ار یاسی کهور مندن تار

چند که بر بدن یاسی ده خالیکه سبب بر جگر

خوری کو سینه

آخیر زغال شده بهر است

بهوکت

اگر چه هم اهلین کویت نور پس نور پس نور پس نور
اگر چه هم کشان شهر نور پس نور نور پس نور نور پس نور

در مقام کنیز اور پس

یک درک داراوت پرتم بهت بهت بهت
عشق از در چشم در آمد اول پیش آمد دو جمله

پس پور کا کر
مردم کف پراب

انت

اگر چه سمیت جائی حاجت پر چنگ بهت بهت
میخواست همراه پیش برود و در راه عطیه آمد

میر و بهاک احاکر
لا اله الا الله

بگو

پسین او پسین پسین چیت چانت تم
اگر چه تو دردی عقلی نیست و کون موب

تشریف یاری ایسم طین چون رن سبای

میکوین چنان بخت برین بای که وقت نکات را بخیرم هم

در مقام محبت نورس

ساری چاند اکھون کنت دین دی دیک

ایسم من باه میگویم افسانه در روز و کس در دند می نشیند من

من چای سوپن نهی هم تم رمین بای

تو غمزه می کنی دل منخواه میسر شده حال من تو بشین

انترا

بها نو دیک که تن اسون دین کراویکا

میرسم آفتاب برآید و فراق و رایه پاتا چراغ بکشیم

کهر کهر چپ ه حاسه پس سب سده نهجا ویکا

چرا که چراغ جانت آفتاب است که در رخانه نهان

نوه بهای تے تو دیکه تاکت ویا ویکا

چو صبح می بیدار شتاب برو و خوش بیدار

ابنوک

در سیم خواندین باره کجا خوانی یافته

خود را بشمارد و بپای ای که بر پیش نهاد از غش خواند کرم

شماره ۱۰۰۰

در مقام کلیان ز پر

سید عالم با بسو کی و ذوق می کند از بند خمر، که سید فرخنده و دیکار فرای و دام

این چند اقامت و وقت بخاطر می رسد که لمحہ لمحہ کردید و در خط پادشا

نیاید مگر بر این که در پیش پر سوز فراقت

من از سحر و جادو و غیره میترسم که عاقلان بسوزند

ایک تنہو ایک کامنی کے

ملنے کی طلب ہو ویکی محبوب

لہو ک

ابراہیم جب تون بویے

ابراہیم سرگاہ تو ایند و چنریانی

تب بہشت امرت کھا کرونیے

آزماں بہشت و آب حیات ترا چہ کاری

در مقام کورنجی فرس

ذات برہمائی

انجیریا کیلئے

حشمت معشوق

بہجوزن ناز و است

انتہا

انجن جانو ایندیتے

نقطہ پرستہ ناز و

پکھان پتہ برہمستی

پکھان پتہ

انجول جہلکستی

اشک و آب بدن شستنی

چکر و شیت سورپاز

نگاہ کردن

این جمله پازهای می است

171

ابراہیم بنت کہیلین سجد حکمان

ایم نسبت بازی میکرد و جو ضمای مثل دریا و نمک

بها نرسنت منت کرین این منک

آفتاب من است به داشت روزگ سیمین

درم ۹۰۰ س

جہن جہن جن موٹیاں کے تان کا ہے

اس صدا طبعی بورتیجان نامیت جون کرم فیه سکو

تال بر دنگ بیرون ریخته است

بایں دیو پزار موئی خان طرح نور سیس می نواز

اندر

الحاج مین و کیے

درین عالم دو سمد می بای

ابھوک

میں ہوں ایک نادر کتبہ ایک ہوا سو
نور تیناں سپند در سہرت از آفتاب ز ماہ
نی بی کن اکھین ابرہیم تم سچ زرا پھکت چور
ابرہیم نیکوید و سداق من نسبت با نشان از فزہ کتر مہ

دوسرا

سوم دوریت مدہ پیام مانوین سندی
سپندی دور ماہ و سپاہی بیان ان مانند چشم زن
واکور و پلچن
خوب صورتیت

با ودا پختا پر مرت لاکہ کبکت کبکت
ابہر روی ماہ جون سپند پرتاپ محبوب کشت یوہ با ورا
دست بدن
گاہ پنهان گاہ پندخت

در مقام تودہ پیویش

شراب شیشه نعل بورکیت و اگر شراب
 تن شیشه صافیت از خون شراب
 بدن سدا مینت هوا با بهو جین نخاب
 عشق شیشه پت زان شراب نقل اول کباب

انترا

ویک سپوران بادوان پنوارین
 جان چراغیت و بدن فانیس
 کاجر کری جوت و موان دیس
 پسر مرغ دو آن چراغیتو

انترا

تیل شراب رچان تیان هر نعلان
 روغن شراب رکافیت و طاعت آن
 ابرهیم سکاکی سدا جنت تین سپون
 ابرهیم روشن کنند آفت تمام عمر بادین
 در مقام کنز اوس

۱۵
ا بر ستم تا نور جبر او یون دین باجین
ا بر ستم تا نور جبر او یون دین باجین

پار و آوت پهرتی

ارغیب نگاری دیوانه چرخ

و هـ

بیا چا و جویا و اچ سچ سچ رکه میو پیران

شکوه ای بدوق مرده دل غم دارم که بی علم میوه میوه

کو که میوه ابر سیم سند سیا آپ کا کین سیمیت میوه

کسی به نبرد ابر سیم قصه خد و سیم که دیوانه میوه

و هـ

پستیت نزل نین پند پهرکت کیر کا

کا کین سیمیت میوه ابر سیم سند سیا آپ کا کین سیمیت میوه

سچ سچ کا تار کا پیکهان کهوتی لپستی تا پر

سکه مرد مک پیکهان کا غدی که بر بالی نار چید چید

و هـ

درک دُمنی پانچوپ پور پکھان پال

سیندی چشم نھراب پرتار پکھان پال

سویست پرتار کارمانو نین بجن پال

روک بر بالای آب یوسف خط پر پانی

در مقام براری رس

مُوسو کی تنب بھی جلیتہ

پرو دینا چشم تو جی آب

انتہا

پکھان بھتاری نین بہا کرتی

چشم نھراب پکھان پال

اہوک

زلزلہ پیری کل لک پوتری

زلزلہ تو قلاب و گت مروکت

میرومین سیتہ

مراستہ و سبیل

او پیمان که چون بخت بکشد
دگر میگویم که این طهارت

کون کجالت کسی کسپو پتے کر

دگر میگویم که این طهارت از ماین طلالت رحمت

برایم سیم رچت تار کا مد موته پرست

دگر میگویم که این طهارت از ماین طلالت رحمت

در مقام مار و نور پس

جملک کھلیاں چاندا

آپن پاروی ہوکیر کج پھاندا

خود سیاوشده از رشتہ شمع وام گرفت

انتہا

اجب فن کیون کر آیا بھارا

مت ایسی ناویکی کوئی بھیکسرا

تمہد مسکر دگر کسی اورا نہیںد

یابن چانی چند ز خندان آری سحر

یابن چانی ویت و ما بهاب روشنی آینه

یو کویت الکین بیایم سونار پر پت

ایک کیت شعرا و شاه و است و سحران عالم است

در مقام حیدر نوزس

مک یاز و هتک تلک چانی ادر

تشبه می شود به چهره در کمر و آتش و کس

تلک استا سو ایور اکین

و کبر خیر سر و دره میارک تشبه میار ایور

سحر و ویت پر چشم و چشم میار

است

تلک چند جاکشتا مندل سحر و سحر

یک کبر خیر سر و دره میارک تشبه میار ایور

تلک استا سو ایور اکین

و کبر خیر سر و دره میارک تشبه میار ایور

سحر و ویت پر چشم و چشم میار

است

بمن کیسے کہ پرکار
سرسب حانی روتی آبی بار

جوانے مارا و

محمدی بدن او در شہا

۱۰۰

جی سو تو کھی را ک پی ملا ابراہیم مور یجہ ناجی سکار

ابرآتم میرقصه افغان کنی حق طاعت

در مقام کنش افروز

کُنِیْجَن رُچَک کُپَا سَئِن تَر لَو چَن

۱

کتابخانه ملی ایران

کافر و مسلمان اگر چه جدا جدا است اما دعای سرد و طایفه

تبرکات بنو موسی جابرستی موسی پرین

مقدمه و این که مقدمه میبایست در آن لغت هرستی معانی باشد

٥٦

ابراہیم سونپار حاجی بیاباں کی سب سے بڑی کراہی

ای بزم اهل عالم که اندام صاحب علم و کسب حق و شایسته در خدمت مقدر

موسیقی دانان در مقام هوپایی نویس

حضرت محمد حکیم کرکسیائین بیچ درک حکیم میرو

۱۰۰

تزلزل کو کہہ کر وہاں پر ان کے پرانے

په عالم که عبارت از جن و انس پست از ذکر تو مرا به دل سپار

احسب جہاں پر اللہ ملی تو خدیں پاں خواہ

کوؤ حاسی متانیکمار کوورتنال

کسی وقت واسطی خواست که خواست و دل

جو جو سپ کھین پونکے کوئی

سپ چان چان میک کوید سپکس نیکوید یار

جو کا جو سو کر جانی مونی پس مونی

بلکہ یار جان طپت این را کپی میدا کہ برای راجا مد

دو

لویج پر چائی ہو کی مورت اچھت سکار

سپ یار درم و مک چشم من

ابراہیم مہاسندر یوسف پوتر ہیا کوپ دیجی وار

ای ابراہیم صورت یوسفیت کہ برادران در چاشن ادا خد

دو

ریک کر پھراون دم تر جکتی تاس

من اشیہ ساعت خت نفس اریک کر وہ دین مکر دغم

فال دکی جو سو یک آوی منج پاس

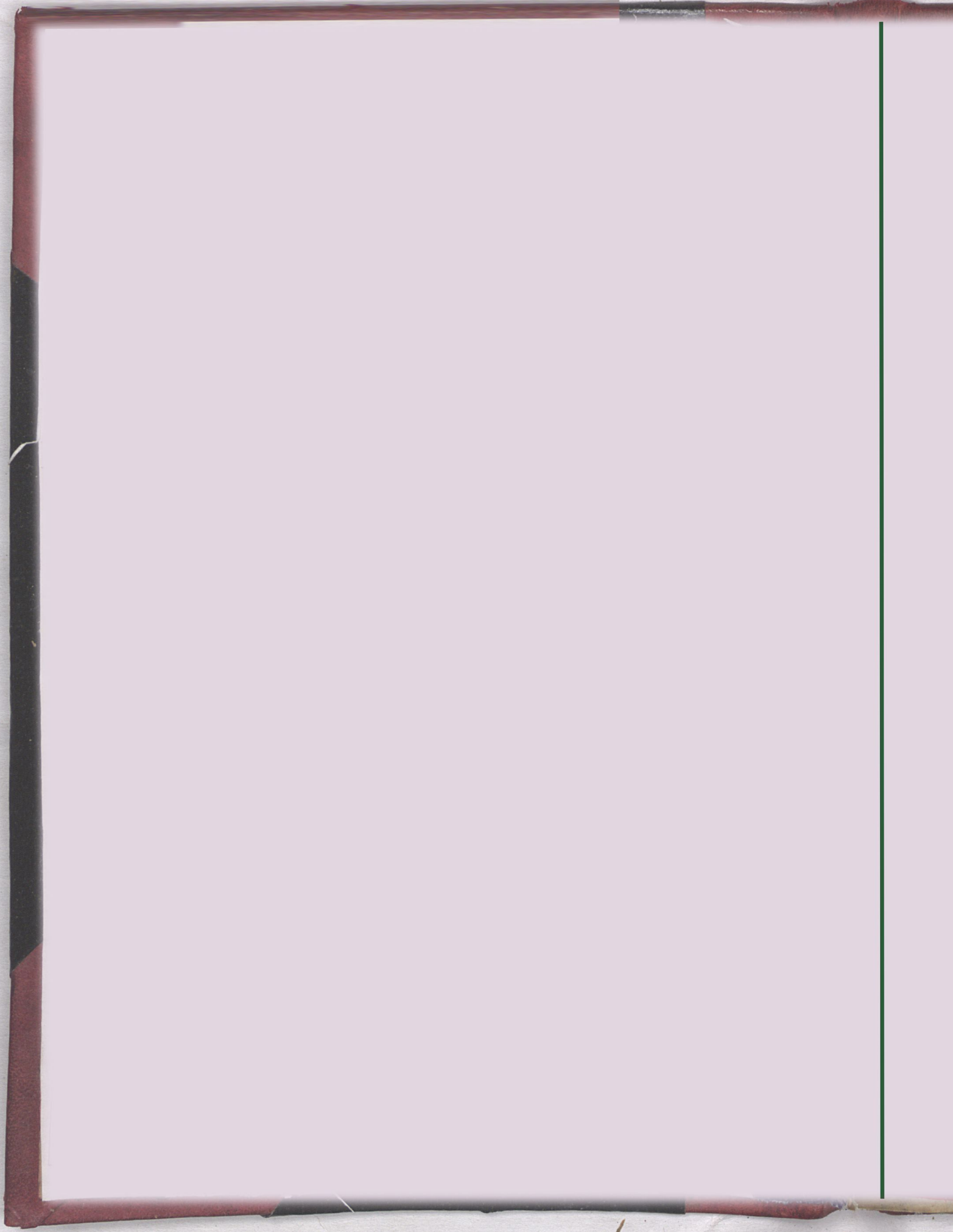
جان فال ہی پسند کہ وصال جانان کے میسر خواہد

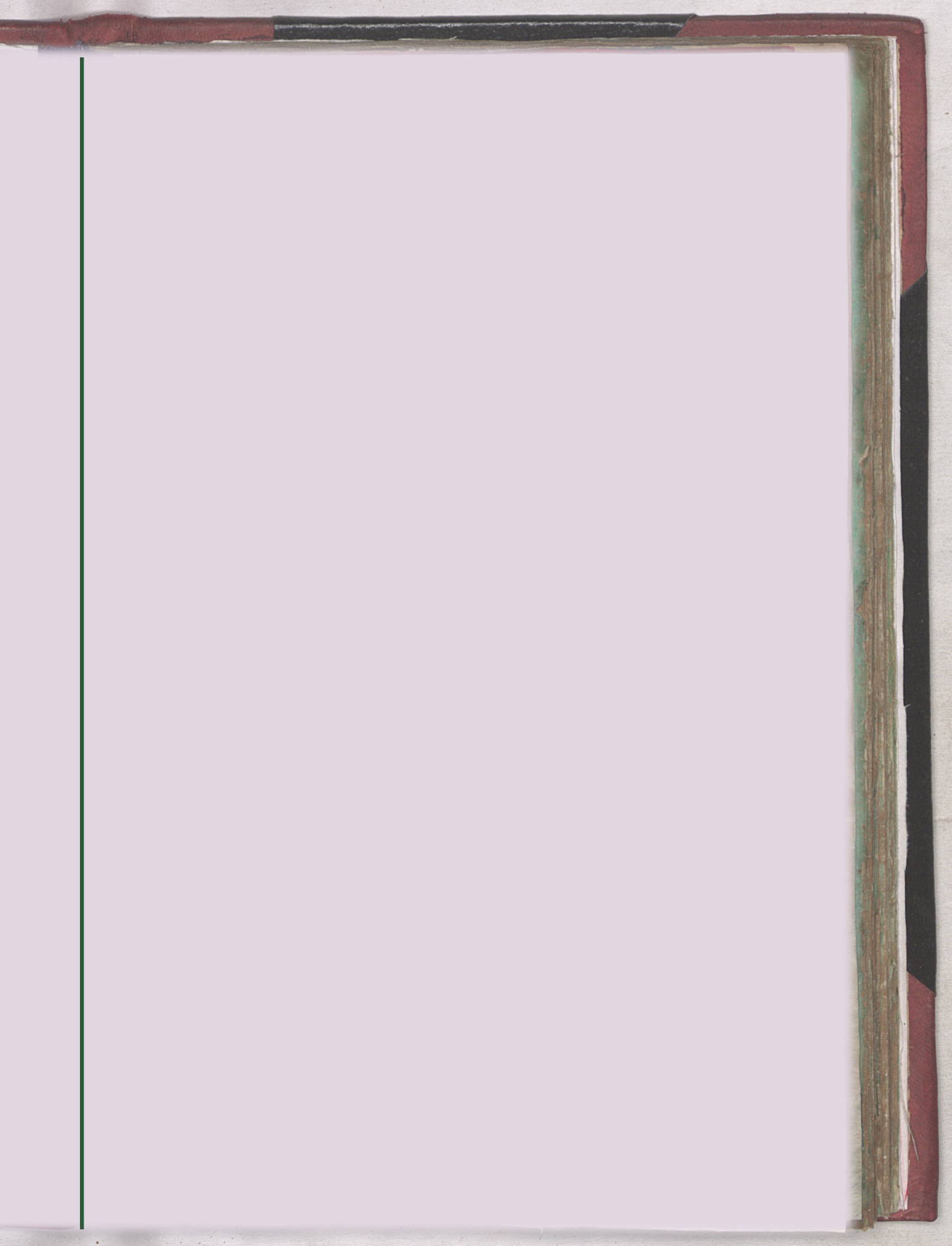
الحمد للہ
الحمد للہ
الحمد للہ



وَالدِّينِ أَحْمَدُ خَافِئُ

هَارِیَافِی





1
2.5
2.5

